

(بقیه از شماره گذشته ، س ۵۴)

بقلم دکتر خیامپور

معلم زبان و ادبیات فارسی در دانشکده ادبیات تبریز

غلط مشهور

*(غ) *

غذاء - بمعنی خوراک که معمولاً بفتح اول تلفظ میشود بکسر است (۱).
غل و غش - بمعنی حيله و خیانت که بفتح هردو غین تلفظ میکنند بکسر
آن‌هاست (۲) چنانکه ناصر خسرو «غل» را با «حمایل» هم‌مقایه ساخته
و گفته است :

فتنه مشو هیچ بر حمایل زرین علم نکوتر ز علم ساز حمایل
فتنه این روزگار پر غشی و غل زانکه نگشته است جانت بی غش و بی غل.
غوطه بمعنی فرو رفتن در آب که معمولاً بضم غین تلفظ میشود بفتح غین
است، و «غوطه» بضم نام شهر دمشق است (۳).

غیبت - بمعنی بدگوئی کسی در غیاب وی که اغاب بفتح غین تلفظ کنند در
اصل «غیبت» بکسر غین است که اسم مصدر «اغتیاب» باشد؛ و «غیبت» بفتح مصدر

(۱) - «المصباح المنیر»

(۲) - «صحاح»

(۳) - «محیط المحيط»

«غاب یغیب» و بمعنی غایب شدن است (۱).

☆ (ف) ☆

فاذا - در عبارت: «مشغول مطالعه بودم فاذا دیدم علی وارد شد» و امثال آن معمولاً بتنوین تلفظ میشود ولی در اصل تنوین ندارد زیرا «اذا» فجائیة و بر وزن «الی» است (۲). و «اذا» بتنوین حرف جواب است که رسم خط آن هم گاهی «اذا» و گاهی «اذن» است.

فاش - بمعنی پراکنده و آشکار در اصل «فاشی» بر وزن «عالی» است که در بعضی حالات بصورت «فاش» نیز نوشته میشود، مانند «صاف» چنانکه گذشت و استعمال آن در نظم و نثر فارسی شایع است؛ سعدی گوید:

گناه کردن پنهان به از عبادت فاش اگر خدای پرستی هوی پرست مباش.

فجاء - بمعنی ناگهانی را معمولاً بر وزن «حجره» تلفظ کنند ولی بنا بر آنچه در کتب لغت ضبط است «فجاء» بر وزن «نشاء» و «فجاءه» مانند «خلاصه» است (۳).

فجیع - کلمه ایست که معمولاً استعمال مینند چنانکه گویند: «فلانی را بوضع فجیعی کشند» ولی در لغت موجود نیست و بجای آن «فاجع» است بر وزن «مانع» (۴).

فرار - بمعنی گریختن را اغلب بفتح فاء تلفظ کنند ولی بکسر است (۵).

(۱) - «محیط المحيط»، «المصباح المنیر»

(۲) - مانند: «ان كانت الامیحة واحدة فاذا هم جميع لدينا محضرون».

(۳) - صاحب «تاج العروس» گوید: «وموت الفجاءة ما يفجأ الانسان من ذلك وورد في

الحديث في غير موضع و قیده بعضهم بفتح الفاء و سکون الجیم من غیر مد علی المرة» و

فیومی گوید: «والاسم الفجاءة بالضم والمد و فی لغة وزان تمره».

(۴) - «قاموس»، «اقرب الموارد»

(۵) - «قاموس»

فـرـا سـت - بمعنی هوشمندی که بفتح فاء شهرت دارد در اصل بکسر است که اسم مصدر «فـرـس» باشد. و «فـرـا سـت» بفتح بمعنی مهارت در اسب سواری است و آن مصدر «فـرـس» است از باب «کـرـم» (۱).

فـرـا عـت - بمعنی بیکاری در اصل «فـرـا عـ» بدون تاء است و «فـرـا عـت» بمعنی بشویش و اضطراب میباشد (۲). ولی این استعمال در نظم و تشریفارسی نیز شایع است چنانکه سعدی گوید:

در بزرگی و گیسو دار عمل ز اشنایان فراغت دارند.

فـرـقـت - ضد «و صـلـت» را معمولاً بکسر اول تلفظ میکنند ولی بضم است که اسم مصدر «فـمـا رقت» یا «فـا فـرقت» باشد. و «فـرقت» بکسر بمعنی گروه و دسته است (۳).

فـضـول - بـرـوزن «حـلـول» را معمولاً بمعنی «یاوه گو» و «فضولی» را بمعنی «یاوه گوئی» استعمال کنند ولی در زبان عربی درست برخلاف آن یعنی «فضول» بمعنی «یاوه گوئی» و «فضولی» بمعنی «یاوه گو» است (۴). نظامی نیز آنرا مطابق معمول استعمال کرده و گفته است:

روز کسی چند میشدند بهم زان فضولی نکرد چیزی کم

چونکه دید آن فضول آب زلال جامع علوم ریحان تر میان سفال

و همچنین حافظ گوید:

در کارخانه‌ای که ره عقل و فضل نیست فهم ضعیف رای فضولی چرا کند.

(۱) - «صـحـاح» ، «مـحـیطـالـمـحـیط»

(۲) - «مـحـیطـالـمـحـیط»

(۳) - «صـحـاح» ، «مـحـیطـالـمـحـیط» ، «مـعـیار الـلـغـة»

(۴) - بطرس بستانی در «مـحـیطـالـمـحـیط» گوید: «الفـضـل ضـد الـنـقـص و البـقـیة و

الزبـادة ج فضول. و قد اسـتـعـمـل الـجـمـع اسـتـعـمـال الـمـفـرـد فی مـالـا خـیر فیـه و لا یـعـنـی صـاحـبـه الـاسـتـغـال بـه لـانـه جـمـل عـلـمـا لـهـنـا الـمـعـنـی فـنـزـل مـنـزـلـة الـمـفـرـد و لـهـنـا نـسـب الـیـه عـلـی لـفـظـه فـقـیـل هـو فـضـولـی» .

فعلیه - که معمولاً بخصوص در آذربایجان بفتح فاء و سکون عین بمعنی عمله و کارگر استعمال میشود در اصل بفتح فاء و عین هردو است. و آن جمع «فاعل» است مانند «عمله و عامل» (۱).

فقره - که معمولاً بفتح فاء و قاف تلفظ میشود در اصل «فقره» بکسر فاء و سکون قاف و «فقره» بفتح فاء و سکون قاف است (۲).
و «فقره» بدو فتح بجز «اقیانوس» و «معیاراللغة» در هیچیک از منابعی که در دسترس است دیده نمیشود. صاحب «اقیانوس» «فقره» بفتح ناء را بر خلاف نص صاحب «قاموس» اشتباهاً بفتحین ضبط کرده و مؤلف «معیاراللغة» نیز گویا از او پیروی نموده است.

فکور - از کلمات ساختگی است و در کتب لغت بجای آن «فکیر» بکسر فاء و کاف مشدد و «فیکر» مانند «صیقل» را ذکر کرده‌اند (۳).

فلاکت - مصدری است که از کلمه فارسی «فلکزده» ساخته‌اند.
فوق الذکر - از غلط‌های مشهور است که بجای «سابق الذکر» و «سالف الذکر» و امثال آنها استعمال میشود. «انسانی و مطالعات فرنگی»
فوق العاده - که اغلب بضم قاف تلفظ کنند در اصل بفتح قاف است زیرا بعلت ظرفیت همیشه منصوب استعمال میشود.

فیلسوف - که بکسر فاء و سکون لام تلفظ میشود در زبان عربی بفتح هردو است (۴).

(۱) - مطرزی در «المغرب» گوید: «يقال للذين يعملون في طين او بناء او حفر الفعلة والعمله».

(۲) - «قاموس»، «محیط المحيط»

(۳) - «قاموس»

(۴) - «محیط المحيط»

فیلفوس - (نام پدر اسکندر) بقاف تصحیف «فیلفوس» بفاء است که معرب «Philippos» باشد (۱). و این تصحیف از ناحیه خود عرب است (۲) که ایرانیان نیز از آنان پیروی کرده‌اند و بنا بر این نبایستی جزو غلط‌های مشهور شمرده شود ولی برای مزید فایده در اینجا آورده شد.

☆ (ق) ☆

ق-اب - بمعنی شتالذک بنا بگفته صاحب «بهار عجم» در اصل «کعب» (بفتح کاف و سکون عین) بوده که فارسی‌زبانان آنرا تغییر داده و «قاب» خوانده‌اند. ق-اییل - (پسر حضرت آدم) بعد از باء یاء ساکنی دارد (۳) ولی اغلب آنرا «قابل» بدون یاء تلفظ کنند.

قبرس - (نام جزیره معروف) که بکسر قاف و راء تلفظ کنند در اصل «قبرس» بضم هردو است (۴).

قپان - (ترازوی معروف) که بیای فارسی مخفف تلفظ میشود در عربی «قپان» بیای موحد مشدد است و آن معرب «کپان» بکاف عربی مفتوح و بیای فارسی مخفف است (۵).

استاد معظم آقای ملک الشعرای بهار این کلمه را جزو لغاتی می‌شمارند

(۱) - رجوع شود بمقاله استاد معظم آقای عباس اقبال، بعنوان «طهران - تهران» (مجله «ایران امروز»، سال سوم، شماره دوازدهم، ص ۵).

(۲) - ولی در کتب عربی گاهی بفاء نیز بشکل «فیلفس» یا «فیلفوس» دیده میشود (رجوع شود به «الانصار الباقیه» تالیف ابوریحان، لیبزیک، ۱۸۷۸، ص ۲۸، ص ۵ و ص ۳۶، ص ۲۱).

(۳) - «مبیاراللغة»

(۴) - «قاموس»، «انساب» سمعانی

(۵) - «صحاح»، «المصباح المنیر»، «الالفاظ الفارسیة العربیة»، «المعرب»

تالیف ابو منصور جوایقی، قاهره، ۱۳۶۱، ص ۲۷۵

که از یونانی یارومی داخل زبان فارسی شده است (۱) ولی سید ادی شیر برخلاف این عقیده است (۲) .

قحط - بمعنی خشکسالی خودمصدری است بروزن و ربطه ، چنانکه حافظ گوید :
قحط جو داست آبروی خودنمیباید فروخت باده گل از بهای خرقة میباید خرید ،
با اینحال اغلب بآخر آن یاء مصدری بیفزایند و « قحطی » گویند .

قدمت - بمعنی قدیمی که معمولا بکسر قاف تلفظ کنند بروزن خدمت ،
در اصل بضم قاف است (۳) :

قراءت - که معمولا آنرا بشکل « قرائت » یعنی همزه را بکرسی یاء نویسند
بنا بر رسم خط عربی درست نیست و باید همزه را بی کرسی نوشت
باین صورت : « قراءت » .

و همچنین است « براءت » و امثال آن (۴) .

ق-راح - بمعنی آب خالص که اغلب بضم قاف تلفظ کنند بفتح آن است (۵)
قسطانطیه - (نام قدیم استانبول) که معمولا بضم قاف و فتح هر دو طاء ،
و یاء مشدد تلفظ میکنند در هیچیک از منابعی که در دسترس است
بدین وزن دیده نمیشود . صاحب « تاج العروس » آنرا برشش وزن

(۱) - « سبک شناسی » ، ج ۱ ، ص ۲۷۹

(۲) - م-ومالیه در کتاب « الالفاظ الفارسیة العربیة » گوید : « ولا اظن صحیحاً

قول الاب لامنس الذی قال ان کبان الفارسیة مأخوذة من « Campana » بالرومیة ومعناها الجرس
و تطلق علی المیزان ایضاً » .

(۳) - « صحاح »

(۴) - ابن درستویه در « کتاب الکتاب » ، بیروت ، ۱۹۲۷ ، ص ۱۹ در باب

همزه آخر گوید : « واذلحقتها علامة التانیث حذف لان مساقبل هاء التانیث مفتوح لو
کتبت لوجب اثباتها الفالفتحتها فکسره اجتماع الالفین و ذلك مثل السقاعة والبراءة
وهكذا قیاس کل ممدود » .

(۵) - « محیط المحيط »

نوشته که نزدیکترین آنها بتلفظ معدول «قسطنظینیه» است بروزن گذشته منتها بکسر طاء دوم و افزایش یاء ساکنی بعد از آن، ولی در یاء دوم اغلب تخفیف را لازم دانسته و تشدید آنرا بعامه نسبت داده اند (۱).

قضاة - جمع «قاضی» بتخفیف ضاد است ولی بعضیها، شاید بقیاس «حکام» جمع «حاکم»، مشددش خوانند.

قضاوت - از مصدرهای ساختگی است که بجای «قضاء» استعمال میشود و در لغت وجود ندارد؛ و اگر موجود بود بایستی «قضایت» بیاء باشد نه «قضاوت» بواو، زیرا فعل آن «قضی یقضی» است مانند «رمی یرمی» و برای قلب یاء بواو سبب و مجوزی نیست.

قطار - که بفتح قاف شهرت دارد در اصل بکسر آن است (۲).

قطاع - که از اصطلاحات هندسه است و معمولاً بکسر قاف تلفظ کنند در اصل «قطاع» بضم قاف است (۳).

قطعات - جمع «قطعه» که اغلب بفتح قاف و طاء تلفظ کنند بکسر قاف و فتح طاء است. پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

قطعه - که اغلب بفتح قاف تلفظ میشود بکسر آن است (۴).

(۱) - مطرزی گوید: «قسطنظینیه بتخفیف الیاء و العامة بالتشدید مدینه بالروم». و صاحب «تاج العروس» گوید: «وقال ابن الجوزی فی تقویم البلدان لا يجوز تخفیف انطاکیة وهی مشددة ابدا کمالا يجوز تشدید القسطنظینیه وعد ذلك من اغلاط العوام فتأمل».

(۲) فیومی گوید: «والقطار من الابل عدد علی نسق واحد والجمع قطر مثل کتاب وکتب وهو فعال بمعنی مفعول مثل الكتاب والبساط».

(۳) - «محیط المحيط»

(۴) - «قاموس»

قطور - بروزن «صبور» که بمعنی کلفت استعمال میشود مانند «کتاب قطور»
و امثال آن در لغت بمعنی ابری است که باران زیادی داشته باشد و
اشتقاق آن از «قطر» بفتح قاف است نه از «قطر» بضم آن (۱).
قلاده - بمعنی گردن بند که اغلب بفتح قاف و تشدید لام تلفظ کنند در اصل
«قلاده» بکسر قاف و تخفیف لام است (۲).

فرخی گوید:

شیر هم شیر بود گر چه بز نجیر بود نبرد بند و قلاده شرف شیر ژبان.

و خاقانی گوید:

شیر سیه برهنه زهر زر و زبوری سگ را قلاده در گلو و طوق در دم است.

و نیز گوید:

هم سگان را قلاده زرین است هم خران را خراست پشما کند.

قلع - بمعنی ارزیز که معمولا بدون یاء نسبت تلفظ میکنند جز در کتاب
«المغرب» (۳) در هیچیک از منابعی که در دسترس است دیده نمیشود
و دیگران آنرا «قلعی» بزیادت یاء نسبت و فتح یا سکون لام ضبط
کرده اند (۴).

قه‌مار - معمولا بضم قاف تلفظ میشود ولی در اصل بکسر قاف است که
مصدر «قامر» باشد (۵).

(۱) - «اقرب الموارد»

(۲) - «محیط المحيط»

(۳) - مطهرزی در «المغرب» گوید: «والقلع الرصاص الجید و عن النوری

السکون غلط».

(۴) - «صحاح»، «قاموس»، «اقرب الموارد»، «معیار اللغة». ابو منصور

جوالبقی در کتاب «المغرب» قاهره، ۱۳۶۱، ص ۲۷۶ گوید: «و بقیال رصاص قلعی بفتح

اللام، و الاسکان قلیل. و هو فارسی واصله کلهی».

(۵) - «محیط المحيط»

قناره - بمعنی قلاب آهنی قصابان که معمولاً بفتح قاف و تخفیف نون تلفظ میشود در اصل «قناره» بکسر قاف و تشدید نون و «قناره» بزیادت هاء بر آن است، و آن معرب «کناره» بر وزن «سواره» است (۱).

قناس - بمعنی کجی شکل زمین و مانند آن که بر وزن «قیاس» و در آذربایجان بر وزن «عباس» تلفظ میشود گویا در اصل «قرناس» (بکسر یاضم قاف) بوده که بمعنی دماغه کوه باشد (۲).

قنطار - که معمولاً بفتح اول تلفظ میشود در زبان عربی بکسر اول است (۳).

قنادی - بر وزن «صرافی» شغل «قناد» یعنی شیرینی فروش (۴) است ولی گاهی آنرا در خود «قناد» استعمال کنند چنانکه گویند: «فلانی قنادی است».

قواره - بمعنی پارچه‌ای که از جامه و غیر آن بریده باشند معمولاً بفتح قاف تلفظ میشود ولی در اصل «قواره» بضم قاف است مانند «قراضه» (۵). خاقانی گوید:

مه در هوای بابل چون یک قواره توزی

خیاط بهمین سحرش برداشته مسدور

یارب زدست گردون چه سحرها بر آمد گرنه از آن قواره نمی کنند کمتر.
قیروان - (نام شهر معروف) که معمولاً بکسر قاف و فتح راء تلفظ میشود

(۱) - «الالفاظ الفارسیة المعربة»، «برهان جامع»، «فرهنگ رشیدی»

(۲) - «صحاح»، «معیار اللغة»

(۳) - «قاموس»

(۴) - سمعانی در «انساب» خود گوید: «القناد بفتح القاف والنون وفي آخرها

الدال المهملة، هذه النسبة الى من يبيع القند وهو السكر».

(۵) - «صحاح»، «قاموس»

بنا بمنابع عربی بفتح قاف وضم راء (۱) و یا بفتح هردو است (۲).
 قیهومت - مانند «شیخوخت» در هیچیک از منابعی که در دسترس ما است
 دیده نمیشود، واصل این وزن باجوف یائی اختصاص دارد و حال آنکه
 «قیهومت» واوی است و از واوی فقط چهار کلمه آمده است: «کینونت»،
 «دیهومت»، «هیوعت»، و «سیدودت» (۳).



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 پرتال جامع علوم انسانی

- (۱) - «معجم البلدان» یاقوت، «ادب الکاتب» ابن قتیبه (مصر، ۱۳۴۶، ص ۲۷۹).
 (۲) - «انساب» سمعانی، «اقیانوس»
 (۳) - رجوع شود بذیلی که از طرف استادان محمد نورالحسن و محمد مجیبی
 الدین عبدالحمید و محمد الزفزاف به «شرح رضی الدین برشافیه ابن الحاجب» نوشته
 شده، قاهره، ۱۳۵۸، ج ۱، ص ۱۵۲